

# توسعه سیاسی و جامعه مدنی

نگارش: دکتر مسعود اخوان کاظمی - دانشگاه رازی کرمانشاه

## مقدمه:

«توسعه» و «جامعه مدنی» از جمله موضوعات مهمی است که در سالهای اخیر در جامعه ایران مطرح شده و مورد بررسی و تدقیق قرار گرفته است. گرچه حجم مطالبی که به این گونه موضوعات و شناخت ابعاد مختلف آنها اختصاص یافته قابل توجه می باشد، اما هنوز تا شناخت جنبه های گوناگون توسعه و جامعه مدنی راه زیادی در پیش است و بخصوص پژوهشگران و محققان علوم اجتماعی سهم عمده ای در تبیین زوایای ناگفته چنین موضوعاتی برعهده دارند. امید است در پرتو مباحثات، نوشتارها، گفتمانهای علمی و منطقی و سخنرانیهای پر بار دانشمندان و فرهیختگان کشورمان شاهد تبیین اندیشه ها، شکوفایی استعدادها و فراهم شدن زمینه های دستیابی به آنچه موضوع مقاله حاضر را تشکیل می دهد، یعنی توسعه سیاسی و جامعه مدنی مطلوب، باشیم. در بخش نخست این نوشتار به بررسی معنای توسعه سیاسی و ابعاد مختلف این مفهوم پرداخته شده است و بویژه شاخصهای توسعه سیاسی مورد بحث قرار گرفته است. بخش دوم به شناخت و تبیین مفهوم جامعه مدنی و بخصوص رابطه آن با حکومت اختصاص داده شده است. در بخش سوم، ارتباط توسعه سیاسی و جامعه مدنی مطرح خواهد شد و ابعاد مهم این ارتباط مورد توجه قرار خواهد گرفت. استدلال اصلی این مقاله اینست که توسعه سیاسی با موجودیت و کارآمدی جامعه مدنی ارتباط تنگاتنگ دارد و بویژه مشارکت سیاسی مؤثر و واقعی که از ارکان عمده توسعه سیاسی محسوب می گردد، جز در سایه تحقق جامعه مدنی نهادینه شده و مقتدر رخ نخواهد نمود.

## ۱- توسعه سیاسی

پیش از بیان ویژگیها و خصوصیات توسعه سیاسی لازم است ابتدا به بررسی خود مفهوم توسعه پرداخته شود. گرچه تعاریف متعدد و گوناگونی از توسعه شده است اما در یک جمع بندی کلی از این تعاریف می توان گفت: «توسعه یعنی فراهم شدن زمینه های لازم برای بروز و ظهور ظرفیتهای قابلیت های عناصر مختلف در اجتماع، و میدان یافتن آنها برای دستیابی به پیشرفت و افزایش تواناییهای کمی و کیفی سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی در بطن جامعه و حکومت». همان گونه که از این تعریف برمی آید، توسعه نه منحصر به توسعه اقتصادی یا توسعه سیاسی است و نه صرفاً در برگیرنده شاخصهای کمی رشد.

بدین ترتیب باید اذعان کرد که گرچه در اکثر موارد توسعه با رشد کمی اقتصادی مترادف انگاشته می شود، اما در حقیقت مفهوم توسعه گسترده تر از این است و حیطة عام تری را در بر می گیرد که شاید بتوان

گفت توسعه اقتصادی تنها بخشی از این دایره وسیع را به خود اختصاص می دهد. در واقع، توسعه گذشته از آنچه به تعبیرهای ماس «عقلانیت ابزاری» نامیده می شود و شامل رشد اقتصادی و گسترش تواناییهای ابزاری و افزایش تولید و ارتقاء سطح رفاه مادی است، «عقلانیت فرهنگی» یا «عقلانیت ارتباطی» را نیز در بر می گیرد که به معنای گسترش زمینه های عقل و منطق گرایی، مفاهمه و ایجاد ارتباط، و افزایش ظرفیتهای گفتمانی می باشد که از وجوه عمده توسعه سیاسی به شمار می رود.<sup>۱</sup> بدین سان، تأکید بیش از حد بر بعد اقتصادی توسعه و غفلت از توسعه سیاسی موجب عدم رشد هویت جمعی و جامعه مدنی و تواناییهای آن (عقلانیت فرهنگی و ارتباطی) از یک سو، و گسترش نامعقول ابزار گونگی فرد و جامعه (عقلانیت ابزاری) از سوی دیگر، خواهد گردید. در هر حال، به گفته ایرن گندزیر در تعریف توسعه، اختلاف در راستای مسیری بوده که دو نگرش بنیادی به موضوع را در تقابل با هم قرار می داده است. یکی از این نگرشها، توسعه با رشد اقتصادی یکی دانسته و در دیگری، توسعه و دموکراسی مترادف شمرده

باور رسیده‌اند که توسعه اقتصادی جز در سایه و به تبع توسعه سیاسی متحقق نخواهد شد زیرا لازمه توسعه اقتصادی و دستیابی به اهداف آن، وجود زمینه سیاسی باثبات و گسترده است. طرفداران نظر اخیر معتقدند که دسترسی به توسعه اقتصادی بدون تحقق توسعه سیاسی حتی اگر امکان‌پذیر باشد، دستکم از مطلوبیت لازم برخوردار نخواهد بود و قطعاً در مراحل بعدی دچار مشکلات و پیامدهای ناشی از نبود توسعه سیاسی خواهد گردید. اینان برای اثبات ادعای خود به برنامه‌های توسعه اقتصادی آمرانه‌ای که بخصوص در کشورهای بلوک سوسیالیسم انجام پذیرفته و به‌خاطر نادیده گرفتن توسعه سیاسی به بحرانهای عمیق سیاسی منجر گردیده، استناد می‌کنند.

آنچه لازم است بدون وارد شدن در این مباحث بدان اشاره شود این حقیقت است که مقتضیات توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی ممکن است عملاً در تعارض با یکدیگر قرار بگیرد؛ بدین معنی که امکان دارد یک ساخت سیاسی اقتدار طلب زمینه مساعدتری - نسبت به یک نظام دموکراتیک - برای انباشت سرمایه و افزایش شاخصهای کمی رشد و در یک کلمه برای توسعه فراهم کند ولی در عین حال موانع عمده‌ای در راه دستیابی به توسعه سیاسی ایجاد نماید. از سوی دیگر، یک نظام باز و دموکراتیک ممکن است نتواند در دستیابی به توسعه اقتصادی از طریق بسیج منابع موفق باشد و چه بسا اساساً در راه توسعه اقتصادی به مفهوم رشد، حداقل در کوتاه‌مدت، مانع ایجاد کند.<sup>۶</sup> در هر حال برای شناخت دقیقتر مفهوم توسعه سیاسی باید شاخصهای آنرا مورد مطالعه قرار داد تا بتوان عناصر اصلی این مفهوم و بخصوص عناصری را که به بحث جامعه مدنی ارتباط پیدا می‌کند، مورد بررسی قرار داد.

### شاخصهای توسعه سیاسی

با مروری بر متون و نظریات توسعه، این نکته به‌خوبی آشکار می‌گردد که جز در موارد نادر و استثنایی، واژه‌های مشارکت، دموکراسی، ... از مفاهیم اصلی توسعه به‌شمار می‌رود. برپایه برخی از این نظریات، توسعه سیاسی اساساً در سه مفهوم خلاصه می‌شود:

الف) وجود رقابت نهادینه شده (Institutionalized Competition): به معنای فراهم بودن زمینه‌های تعامل و تقابل افکار، اندیشه‌ها و عملکردهای افراد، گروهها و حتی ایدئولوژیهای گوناگون. برای این کار باید ساختار حقوقی رقابت نهادینه باشد و اجازه رقابت سیاسی را بدهد، بطوری که رقابت کنندگان با تکیه بر قواعد رقابت سیاسی و اعتماد به نهادهای حل منازعه بتوانند وارد رقابت سیاسی شوند.

ب) تحقق مشارکت (Participation): به معنای جواز دخالت افراد و گروههای اجتماعی در تصمیم‌گیریهای سیاسی و امکان تأثیرگذاری آنها بر نظام سیاسی و سیاستگذارهای آن.

ج) امکان تحرك اجتماعی (Social Mobility): تحرك اجتماعی

● توسعه سیاسی با موجودیت و کارآمدی جامعه مدنی پیوند نزدیک دارد و بویژه مشارکت سیاسی مؤثر که از ارکان عمده توسعه سیاسی است، جز در سایه جامعه مدنی نهادینه شده و مقتدر رخ نخواهد نمود.

● توسعه یعنی فراهم شدن زمینه‌های لازم برای بروز و ظهور ظرفیتهای و قابلیت‌های عناصر مختلف در اجتماع، و میدان یافتن آنها برای پیشرفت و افزایش توانایی‌های کمی و کیفی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در بطن جامعه و حکومت. توسعه نه منحصر به توسعه سیاسی است و نه صرفاً دربرگیرنده شاخصهای کمی رشد.

● تأکید بیش از اندازه بر بعد اقتصادی توسعه و غفلت از توسعه سیاسی موجب رشد نیافتن هویت جمعی و جامعه مدنی و تواناییهای آن (عقلانیت فرهنگی و ارتباطی) از یک سو، و گسترش نامعقول ابزار گونه‌شدن فرد و جامعه (عقلانیت ابزاری) از سوی دیگر، خواهد شد.

می‌شد.<sup>۲</sup>

اینک لازم است به تعریف توسعه سیاسی و ابعاد مختلف آن پرداخته شود. بنا به نوشته جیمز کلمن از نظریه پردازان معروف در زمینه توسعه، «توسعه سیاسی دستیابی به موقعیتی است که در آن، یک نظام سیاسی به جستجوی آگاهانه و موفقیت آمیز برای افزون شدن کیفی ظرفیت سیاسی خود، از طریق ایجاد نهادهای مؤثر و موفق بپردازد.»<sup>۳</sup>

لوسین پای یکی دیگر از صاحب نظران معتقد است که توسعه سیاسی عبارت است از «تغییر وضع مردم از صورت اطاعت کنندگان پر شماره به صورت شهروندان مشارکت کننده در تعداد زیاد؛ گسترش مشارکت توده‌ها، حساسیت بیشتر به اصل برابری و پذیرش روز افزون قوانین و حقوق جهان شمول.»<sup>۴</sup> پای همچنین در جای دیگر به این نکته اشاره دارد که: «توسعه سیاسی برای رهبران کشورهای سابقاً مستعمره به معنای گونه‌ای از بیداری ملی بود که طی آن، تابعان و فرمانبران پیشین به صورت شهروندانی فعال و متعهد درمی‌آیند.»<sup>۵</sup>

یکی از پرسشهایی که همواره در بحث توسعه مطرح می‌شود، این است که آیا توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی مقدم است یا توسعه سیاسی مقدم و مهمتر از توسعه اقتصادی است. طرفداران تقدم توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی معتقدند تا زمانی که جوامع از نظر اقتصادی به درجات قابل قبولی از توسعه یافتگی و رشد کمی تولیدی نرسیده باشند، تحقق توسعه سیاسی در آنها غیرممکن است. این درحالیست که پیروان نظریه تقدم و اولویت توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی به این

درواقع محصول رقابت نهادینه و مشارکت، در جامعه توسعه یافته از نظر سیاسی است. تحرك اجتماعی اگرچه سرانجام باعث ایجاد روند «گردش نخبگان» (Elite Circulation) می‌گردد، اما اساساً به معنای امکان دستیابی افراد متعلق به لایه‌ها و اقشار اجتماعی پائین به مراتب بالاتر سیاسی و اجتماعی بر اساس شایستگیها و کفایتهای خود آنان (شایسته‌سالاری در مقابل ارادت‌سالاری) می‌باشد.

به هر حال اکثر نظریه پردازان توسعه سیاسی متفق القولند که عنصر مشارکت یکی از شاخصهای مهم توسعه سیاسی به شمار می‌رود. اگرچه مبحث مشارکت دامنه وسیعی دارد و در این نوشتار مجال پرداختن به ماهیت، درجات، ویژگیها و عناصر مشارکت سیاسی وجود ندارد، اما بطور خلاصه می‌توان گفت که در همه تعاریف ارائه شده از مشارکت، سه عنصر آزادی (برخورداری از آزادی ابتکار عمل و انتخاب داوطلبانه و ارادی)، آگاهی (توانایی شناخت و تصمیم‌گیری در بین گزینه‌های مختلف) و برابری (برخورداری از حقوق، امتیازات، و فرصتهای مساوی) قابل تشخیص است. در مجموع، مسلم است که همه نظریه‌های توسعه مستقیم یا غیرمستقیم نقش مشارکت در توسعه سیاسی را اساسی و غیرقابل انکار می‌دانند.

از دیدگاه نگرش سیستمی هم مشارکت جای مهمی در روند توسعه دارد زیرا کلیت جامعه به مثابه یک سیستم می‌تواند در نظر گرفته شود که لازمه کارایی مؤثر و مطلوب آن ارتباط ارگانیک بین اجزاء و به کارگیری توانمندیهای همه عناصر موجود در آن خواهد بود. بدین ترتیب، می‌توان به خوبی درک کرد که چرا اغلب نظریات توسعه که عنصر مشارکت را نادیده می‌انگارند، در عمل به گونه‌ای ناموفق از کار درمی‌آیند. در این میان، در برخی از تئوریهای توسعه، مشارکت گسترده و همگانی مورد پذیرش قرار نگرفته و در مقابل، بر نقش اساسی مشارکت نخبگان تأکید شده است. در این زمینه، بعنوان مثال می‌توان به دیدگاههای مارکسیستی و بخصوص به نظر لنین مبنی بر لزوم تشکیل و پیشتازی یک حزب متشکل از روشنفکران و «انقلابیون حرفه‌ای» در جامعه، اشاره کرد.

از سوی دیگر، گروه قابل توجهی از نظریات مربوط به توسعه، توسعه سیاسی را با دموکراسی از نوع غربی مترادف می‌دانند. از مهمترین نظریه پردازان این مبحث می‌توان از کارل فریدریک (Carl Friedrich)، لوسین پای (Lucian Pye)، سیمور لیپست (Seymour Lipset) و آرتور اسمیت (Arthur Smith) یاد کرد. اینان در مجموع به پارلمانتاریسم، انتخابات، کثرت‌گرایی، نظامهای سیاسی چندحزبی و نظام سیاسی رقابتی، اقتدار قانونی نظام یافته، آزادی مطبوعات، توسعه اقتصادی و مشروعیت سیاسی بعنوان شاخصهای اصلی توسعه سیاسی اشاره کرده‌اند.<sup>۷</sup> البته باید این نکته را خاطر نشان ساخت که امروزه

مسلم گردیده است که جوامع جهان سوم نمی‌توانند چشم بسته و کورکورانه تجارب تاریخی کشورهای توسعه یافته را در زمینه دستیابی به توسعه پایدار به کار گیرند و دنبال کنند. نظریات و تحلیلهای ارائه شده درخصوص توسعه در این جوامع بر اساس فرهنگها، بینشها و نیازهای جوامع غربی و با زبان و تعابیر آنها تدوین گردیده و در نهایت نماینده همان نظریه‌های توجیه کننده گسترش سرمایه‌داری معاصر است و عملاً به تضادهایی منجر می‌شود که از یک سو در پابندی به توسعه مبتنی بر سرمایه‌داری، و از سوی دیگر در تعهد به ایجاد تغییرات دموکراتیک و گسترش برابری و عدالت اجتماعی ریشه دارد.

یکی دیگر از مباحثی که درخصوص توسعه سیاسی مطرح می‌شود، موضع دولت در روند توسعه سیاسی و بخصوص در ارتباط با مسئله مشارکت سیاسی افراد و گروههای اجتماعی می‌باشد. این موضوع در واقع همان بحران مهمی است که به نام بحران مشارکت<sup>۸</sup> بعنوان مهمترین بحران حکومت در روند توسعه سیاسی مطرح می‌گردد. با افزایش تقاضاهای شهروندان در زمینه مشارکت بیشتر و گسترده‌تر در اداره جامعه و در سیاستگذارها، حکومت با یک بحران جدی مواجه می‌شود. در این خصوص معمولاً دیدگاهی در بین حکام وجود دارد که افزایش تعداد بازیگران سیاسی جدید را که طبیعتاً فاقد انسجام و قانون‌پذیری لازم می‌باشند، بعنوان پدیده‌ای منفی می‌نگرند زیرا اولاً، امکانات بوروکراتیک و ساختارهای موجود به خاطر محدودیتهای خود نمی‌تواند سریعاً جوابگوی تقاضاهای مذکور باشد؛ ثانیاً، مشارکت‌طلبان جدید گذشته از گرایش به خشونت و ستیزه با نظم موجود، هنوز قواعد بازی سیاسی را به خوبی فراموش کرده‌اند؛<sup>۹</sup> ثالثاً، طبیعی است که پاسخ مثبت حکومت به گروههای جدید خواستار مشارکت، مستلزم توزیع مجدد قدرت و واگذاری حداقل بخشی از آن به این گروه‌هاست که مسلماً با مقاومت حکام روبرو خواهد شد.

در هر حال با گرایش گسترده نیروهای جدید به مشارکت در عرصه سیاست، بحران مشارکت ایجاد می‌شود و در اینجا است که تنها یک نظام سیاسی توسعه یافته قادر به حل بحران از طریق جذب و پاسخگویی به این تقاضاهای مبتنی بر مشارکت خواهد بود؛ زیرا در چنین نظامی تمهیدات و پیش‌بینی‌های لازم از طریق ایجاد نهادهای قانونی و مشروع برای رویارویی با چنین بحرانهایی به عمل آمده است. البته نظریه‌پردازانی نیز هستند که معتقدند در مسیر توسعه، وجود دولتی مقتدر و قاطع ضروری است و بخصوص با توجه به عدم آشنایی گروههای طالب مشارکت با قواعد و اصول سیاسی موجود، لزومی ندارد که چنین دولتی همواره به تقاضاهای این گروهها پاسخ مثبت دهد بلکه دستیابی به هدفهای رشد می‌بایستی مهمترین اولویت آن تلقی گردد.<sup>۱۰</sup>

حوزه‌ای غیر دولتی و صاحب اراده و اختیار را به تصویر می کشید و انسانها را در حالی از آزادی بی قید و شرط نشان می داد که در آن، افراد به خاطر کسب امنیت ناچار از بخشی از اختیارات و حقوق مطلق خود چشم پوشی و آنرا به نهادی به نام دولت واگذار می کنند تا از تبدیل شدن انسان به گرگ انسان جلوگیری کند. بدین ترتیب، می توان گفت که دولت از نظر هابز، موجودیت و مشروعیت خود را مدیون توافق افراد جامعه مدنی می داند و این امر خود نه تنها دولت مطلقه را توجیه نمی کند بلکه زمینه را برای پیدایی تفکرات لیبرالیستی در آینده مساعد می سازد. لذا هابز در «لویاتان» هم بر موجودیت جامعه مدنی تأکید می ورزد و هم آنرا منشأ مشروعیت قدرت دولت معرفی می کند.

جان لاک نیز با طرح مسئله «قرارداد اجتماعی» بر این مطلب صحه گذاشت که «وضع طبیعی» خود نوعی جامعه مدنی - گرچه ابتدایی - است که در آن، انسانها نه تنها برای ایجاد امنیت بلکه بویژه به خاطر تضمین اصل مالکیت و آزادی، بر اساس قرارداد دولت را به وجود آورده و بدان مأموریت می دهند اهداف مورد نظر آنها را برآورده کند. از این نظر، دولت در واقع «نماینده» و «کارگزار» جامعه مدنی تلقی می شود و باید پاسدار حقوق این جامعه باشد.

لذا هم در دیدگاه هابز و هم از نظر لاک، جامعه مدنی نه تنها دارای هویتی مستقل از حوزه عمومی و دولت می باشد بلکه اساساً موجود این نهاد محسوب می گردد. ۱۲ در سده های اخیر، لیبرالیسم را می توان نقطه اوج استقلال فرد در جامعه مدنی از حوزه قدرت دولتی چه در بعد اقتصادی و چه در بعد سیاسی به حساب آورد زیرا در مکتب لیبرالیسم، از نظر تئوریک، دولت محصول جامعه مدنی و صرفاً «نماینده» گروه های اجتماعی تلقی می شود.

شاید بتوان گفت که در غالب نظریات مربوط به جامعه مدنی، به نوعی بر تعارض جامعه مدنی و دولت یا دستکم بر عدم امکان همزیستی و دشواری همکاری آنها تأکید شده است و این نکته کمتر مورد اشاره قرار گرفته که جامعه مدنی ذاتاً ضد دولت نیست بلکه می تواند در تقویت آن و کمک به بهینه سازی عملکردهای دولت مؤثر واقع شود. چنین برداشتهایی از آنجا ناشی می شود که در اکثر موارد حکومتها نتوانسته اند نظارتها و مشارکتهای سیاسی جامعه مدنی را تحمل کنند و لذا سعی در از بین بردن یا تضعیف آن داشته اند و در مقابل، جامعه مدنی نیز با تجهیز قوای خود بعنوان يك حوزه مهم ضد حکومتی مطرح شده است. اما حقیقتاً در يك جامعه مطلوب، جامعه مدنی مقتدر بعنوان يك نیروی ناظر و منتقد می تواند طوری عمل کند که نهایتاً عملکرد آن به سود کلیت جامعه اعم از افراد، گروهها، و حتی نهادهای دولتی باشد. وجود جامعه مدنی از آن جهت ضرورت دارد که جلو زیاده رویهای قدرت دولتی را می گیرد و با نظارت دائمی و مؤثر

● مشارکت یکی از شاخصهای مهم توسعه سیاسی به شمار می رود. در همه تعاریف از مشارکت، سه عنصر آزادی (برخورداری از آزادی ابتکار عمل و گزینش ارادی و داوطلبانه)، آگاهی (توانایی شناخت و تصمیم گیری در رابطه با گزینه های گوناگون) و برابری (برخورداری از حقوق، امتیازات و فرصتهای برابر) قابل تشخیص است.

● جوامع جهان سوم نمی توانند چشم بسته و کورکورانه تجارب تاریخی کشورهای توسعه یافته را در زمینه دستیابی به توسعه پایدار به کار گیرند و دنبال کنند؛ نظریات و تحلیل های ارائه شده در خصوص توسعه در آن جوامع بر اساس فرهنگها، بینش ها و نیازهای جوامع غربی و زبان و تعبیر آنها تدوین گردیده است.

● با گرایش گسترده نیروهای جدید به مشارکت در عرصه سیاست، بحران مشارکت پدید می آید و در اینجاست که تنها يك نظام سیاسی توسعه یافته قادر به حل بحران از راه جذب و پاسخگویی به درخواستهای مبتنی بر مشارکت خواهد بود.

## ۲- جامعه مدنی

پیش از هرگونه بحثی در مورد جامعه مدنی لازم است ابتدا تعریفی واضح از آن ارائه شود. بنا به يك تعریف، جامعه مدنی مجموعه ای از سازمانها، و نهادها و تشکیلات غیردولتی است که نقش واسطه بین افراد و گروه های اجتماعی از يك سو، و حکومت از سوی دیگر را بر عهده دارند. جامعه مدنی در تعریفی دیگر به حوزه ای از روابط اجتماعی اطلاق می شود که فارغ از دخالت قدرت سیاسی است و مجموعه ای از نهادها، مؤسسات، انجمنها، و تشکلهای خصوصی و مدنی (غیر خصوصی) را در بر می گیرد.<sup>۱۱</sup>

گرچه بحث جامعه مدنی در معانی مختلف آن دارای سوابق طولانی است اما مفهوم تازه آن به قرون جدید برمی گردد و در واقع این مفهوم نشانگر جدایی حوزه دولتی و حوزه خصوصی می باشد که بخصوص در اندیشه «قرارداد اجتماعی» توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸ میلادی) و جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲ میلادی) مورد اشاره قرار گرفته است. در نظریه «قرارداد اجتماعی»، بطور کلی جامعه مدنی بعنوان جامعه سیاسی در مقابل «وضع طبیعی» یا «جامعه طبیعی» به کار می رفت؛ با این تفاوت که در این نظریه، جامعه مدنی پدیده ای غیر طبیعی یعنی حاصل توافق و قرارداد بود. هابز با اشاره به «وضع طبیعی» پیش از شکل گیری دولت،

خود پیوسته لزوم فعالیت دولت در چارچوب قانون را گوشزد می‌کند. البته لازمه چنین وضعی این است که موجودیت جامعه مدنی از سوی حکومت به رسمیت شناخته شود و هویت مستقل آن مورد تأیید قرار گیرد. پس از این مرحله، تعیین حقوق و تکالیف متقابل جامعه مدنی و دولت مطرح خواهد شد.

تجربه نشان داده است که عناصر جامعه مدنی در جوامعی استقرار پیدا می‌کند که دولت در آنها مقتدر و قانونمند باشد. در پرتو ضابطه‌مندی و حاکمیت قانون در چنین دولتی، مسلماً جامعه مدنی می‌تواند به خوبی ظرفیتهای خود را به منصفه ظهور برساند. در جامعه‌ای که دولت، ناکارآمد، ضعیف، و قانون‌گریز باشد، زمینه برای رشد و گسترش جامعه مدنی فراهم نخواهد بود.<sup>۱۳</sup> البته بدیهی است که دولت مقتدر با دولت مطلقه و مستبد ترادف ندارد. بدین ترتیب جامعه مدنی در سایه یک دولت قانونمند خواهد توانست در چارچوب قانون با انتقادات و نظارت‌های مستمر خود، کژیهای دولت را متذکر شود و عملاً در جهت تقویت بنیادهای دولت کارآمد و کارگزار مردم بکوشد و در چنین وضع مطلوبی نیز دولت متقابلاً زمینه‌های رشد و شکوفایی تواناییهای جامعه مدنی را فراهم خواهد آورد.

● جامعه مدنی مجموعه‌ای از سازمانها، نهادها و تشکیلات غیردولتی است که نقش واسطه بین افراد و گروههای اجتماعی از یک سو، و حکومت از سوی دیگر را برعهده دارند. در تعریفی دیگر، جامعه مدنی به حوزه‌ای از روابط اجتماعی اطلاق می‌شود که فارغ از دخالت قدرت سیاسی است و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، انجمن‌ها و تشکلهای خصوصی و مدنی (غیرخصوصی) را دربرمی‌گیرد.

● در یک جامعه مطلوب، جامعه مدنی مقتدر بعنوان یک نیروی ناظر و منتقد می‌تواند به گونه‌ای عمل کند که در نهایت کارکردش به سود کل جامعه اعم از افراد، گروهها و حتی نهادهای دولتی باشد. وجود جامعه مدنی از آن رو ضرورت دارد که جلوی زیاده‌روی‌های دولت را می‌گیرد و با نظارت دائمی و مؤثر خود، پیوسته لزوم فعالیت دولت در چارچوب قانون را گوشزد می‌کند.

مدنی می‌شود و از سوی دیگر، الگوی مردم‌سالارانه باعث کاهش رشد اقتصادی و تشدید کشمکشهای اجتماعی می‌گردد که این امر عملاً ممکن است توسعه اقتصادی را با موانعی روبرو سازد. در مقابل، اگرچه در الگوی مردم‌سالارانه توسعه که به توسعه سیاسی منجر می‌گردد، درجه مشارکت مردم و نهادهای اجتماعی جامعه مدنی بالاست اما سطح پائین رشد اقتصادی ممکن است سبب از میان رفتن منافع کسانی شود که هرچه بیشتر به فعالیت سیاسی و مشارکت کشیده می‌شوند. و از این روست که به عقیده برخی از نظریه‌پردازان، حاصل چنین الگویی از توسعه در نهایت، کاهش ظرفیتهای حکومت و افزایش بی‌ثباتی سیاسی خواهد بود. در هر حال تفاوت نتایج این دو الگو به اندازه‌ای است که برخی صاحب‌نظران این آمادگی را پیدا کرده‌اند که توسعه اقتصادی را بعنوان مظهر و نمود بارز توسعه تلقی کنند و مسائل مربوط به مشارکت و دموکراسی و جامعه مدنی را در درجه دوم اولویت قرار دهند.<sup>۱۴</sup>

مباحث فوق در نهایت به طرح این پرسش منجر گردیده که اساساً هدف از توسعه چیست و در اثر اجرای سیاستهای توسعه، سرانجام کدام یک از دو رکن اصلی جامعه، یعنی دولت و جامعه مدنی، باید تقویت و کارآمدتر شود؟ بدین سان، به عقیده برخی از نویسندگان، از یک دیدگاه کلی می‌توان مجموعه نظریه‌های مربوط به اهداف و غایات توسعه را به دو دسته اصلی تقسیم کرد: یکی آن دسته از نظریات (خواه قدیم یا جدید) که تکامل یا تقویت یا گسترش دولت را مهمترین شاخص توسعه سیاسی می‌دانند و دوم، نظریاتی که تکامل و تقویت و گسترش

### ۳- ارتباط توسعه سیاسی و جامعه مدنی

با دقت در نظریات مختلف مربوط به توسعه درمی‌یابیم که دو رکن اصلی، در تحقق و اجرای چنین نظریاتی قابل تشخیص است: ۱- دولت. ۲- جامعه مدنی. بدین ترتیب ملاحظه می‌گردد که یکی از این دو رکن عمده و مهم در توسعه سیاسی از این دیدگاه، وجود جامعه مدنی نهادینه شده، تشکل و انسجام آن، و تمایل اجزای مختلف آن به مشارکت در روند توسعه سیاسی، در صورت ایجاد زمینه‌های مناسب از سوی رکن دیگر، یعنی دولت، می‌باشد. البته نگارنده معتقد است که جامعه مدنی ذاتاً و بالقوه در بطن جامعه و نیروهای اجتماعی موجودیت دارد؛ منتها مسئله اساسی این است که این موجودیت گاهی از سوی دولت به رسمیت شناخته می‌شود و گاهی وجود آن نادیده گرفته می‌شود یا تضعیف و سرکوب می‌گردد. تنها در صورت به رسمیت شناخته شدن موجودیت جامعه مدنی و تقویت آن از سوی دولت است که زمینه لازم برای توسعه سیاسی در جامعه فراهم می‌آید.

باید خاطر نشان ساخت که گاهی دولتها در مسیر توسعه بر سر دوراهی انتخاب میان ترجیح توسعه اقتصادی یا توسعه سیاسی قرار می‌گیرند. از یک سو، پیاده کردن الگوی توسعه اقتصادی مشکلات خاص خود را دارد زیرا غالباً به انگیزه اجرای سیاستهای اقتصادی کنترل شده دولتی، مانع گسترش مشارکتهای مردمی و انسجام جامعه

● تجربه نشان داده است که عناصر جامعه مدنی در جوامعی استقرار پیدا می کند که دولت در آنها مقتدر و قانونمند باشد. در جامعه ای که دولت ناکارآمد، ضعیف و قانون گریز باشد، زمینه رشد و گسترش جامعه مدنی فراهم نخواهد شد.

● هانتینگتون: پایه مشارکت سیاسی توده ها در مفهومی از شهروندی نهفته است که بر پایه آن همه شهروندان از حداقل حقوق برابر و مسئولیت های مشارکت در حکومت برخوردارند. نوسازی اجتماعی-اقتصادی به فرهنگ سیاسی و جهان بینی ای نیاز دارد که مشارکت سیاسی را مشروع و تسهیل کند.

خواسته ها و تقاضاهای عمومی، بر حدود اختیارات و وظایف حکومت نظارت و کنترل مؤثر دارند. بدین ترتیب جامعه مدنی باید در عمل فارغ از حیطه کنترل قدرت دولتی از یک سو زمینه های افزایش مشارکتهای عمومی را فراهم آورد و از سوی دیگر، در ارتقاء ظرفیت نظام سیاسی و تقویت کارآمدی آن نقش مؤثر ایفا نماید.

## نتیجه گیری:

باتوجه به آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که توسعه سیاسی با رشد جامعه مدنی و میزان کارآمدی آن رابطه مستقیم و تنگاتنگ دارد. جامعه ای توسعه یافته است که جامعه مدنی تکامل یافته و نهادینه شده داشته باشد. البته جامعه مدنی به نوبه خود باید به خودباوری برسد و متشکل و منسجم شود تا بتواند سهم خود را در توسعه سیاسی بازی کند و گرنه چه بسا دولت اساساً تمایلی به توسعه سیاسی نداشته باشد و حتی در صورت تمایل، به تنهایی و بدون حضور و مشارکت جامعه مدنی نتواند به این مهم بپردازد. در هر صورت برای رسیدن به يك جامعه توسعه یافته سیاسی باید هم دولت توسعه گرا و هم جامعه مدنی توسعه گرا وجود داشته باشد. سهم دولت در توسعه سیاسی، به رسمیت شناختن تواناییها و قابلیت های جامعه مدنی و کمک به بارور شدن و نهادینه کردن آن است؛ و سهم جامعه مدنی، فراهم کردن زمینه های افزایش مشارکتهای عمومی در قالب سازمانها، نهادها، و تشکلات داوطلبانه و ارادی از یک سو، و کمک به ارتقاء ظرفیت نظام سیاسی و تقویت کارآمدی آن، از سوی دیگر، خواهد بود. در حال لازمه توسعه سیاسی، هم

تواناییهای جامعه مدنی را شرط تحقق و توسعه سیاسی تلقی می کنند. ۱۵ نظریات دسته اول را نظریات دولت سالارانه و نظریات دسته دوم را نظریات جامعه سالارانه نام نهاده اند.

در دیدگاه اخیر، بر تقویت نیروهای اجتماعی، مخالفت با تمرکز قدرت و مالکیت، تکوین و تکامل فعالیتهای آزاد و تشکل های جامعه مدنی بعنوان حوزه اصلی آزادیهای مختلف فردی و به حداقل رساندن کارویژه های دولتی، رقابت کامل (فکری، سیاسی، اقتصادی)، و گسترش ارتباطات عقلانی و بین الذهانی به جای روابط آمرانه تأکید می شود. ۱۶

به هر صورت امروزه از دیدگاه صاحب نظران توسعه مسلم به نظر می رسد که گسترش مشارکتهای مردمی در فرآیند توسعه امری اجتناب ناپذیر است. به گفته هانتینگتون، پایه مشارکت سیاسی توده ها در مفهومی از شهروندی نهفته است که طی آن همه شهروندان از حداقل حقوق برابر و مسئولیتهای مشارکت در حکومت برخوردارند. با این حساب، نوسازی اجتماعی-اقتصادی به فرهنگ سیاسی و جهان بینی ای نیاز دارد که تاحدی مشارکت سیاسی را مشروع و تسهیل کند. ۱۷ در غیر این صورت، جامعه به صورت يك جامعه دولت سالار در خواهد آمد که، بنا به گفته باکونین، اگر چه از نظر قدرت سیاسی بسیار سازمان یافته و متمرکز است اما به علت سرکوب مهمترین استعدادها و تواناییهای انسان، جامعه ای توسعه نیافته محسوب می گردد زیرا رابطه و سلسله مراتب قدرت و انقیاد، مانع توسعه ذهنی، فرهنگی، و مدنی می شود. بعلاوه، توسعه روابط و نیروهای تولید اقتصادی ضرور تا به توسعه فرهنگی و مدنی، تضعیف رابطه اجبار و انقیاد، و گسترش فرهنگ و جامعه مدنی نمی انجامد. ۱۸

بنابراین، شاید بر پایه تعریف لوسین پای و سیدنی وریا در کتاب فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی، بتوان گفت که توسعه سیاسی کلاً در برگیرنده سه موضوع مهم مردم، حکومت، و جامعه مدنی است. توسعه سیاسی در ارتباط با مردم به معنای افزایش مشارکتهای عمومی و فعال شهروندان در قالب گروهها، دستهها و انجمنهایی است که منعکس کننده علائق و دیدگاههای مختلف آنها می باشد. در خصوص حکومت و بطور کلی بخش عمومی، توسعه سیاسی عبارت خواهد بود از افزایش تواناییها و ظرفیت نظام سیاسی برای پاسخگویی به تقاضاهای سیاسی شهروندان و نیز برای حل اختلافات و داوری در منازعات و کنترل امور عمومی شهروندان. و اما توسعه سیاسی در ارتباط با جامعه مدنی به معنای افزایش کارآیی ساختاری و تخصصی سازمانها و تشکیلاتی می باشد که بطور فعال نقش واسطه را بین شهروندان و حکومت بازی می کنند و گذشته از تجمع و بیان

وجود دولت مقتدر و کارآمد، و هم وجود جامعه مدنی نهادینه شده و گسترده است.

## زیر نویس ها

۱. حسین بشیریه، «هابرماس: نگرش انتقادی و نظریه تکاملی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مهر و آبان ۱۳۷۲، شماره ۷۳-۷۴، صص ۱۲-۱۴.
۲. ایرن گندزیر، کارگردانی دگرگونی سیاسی در جهان سوم، ترجمه احمد تدین، نشر سفیر، ۱۳۶۹، ص ۲۳۵.
3. James Coleman, "The Development Syndrome" in Leonard Binder, Crises and Sequences in Political Development, (Princeton: Princeton University Press, 1971), p.73.
- 4- Lucian Pye and Sidney Verba, Political Culture and Political Development, (Princeton: Princeton University Press, 1965), p.13.
5. Lucian Pye, Aspects of Political Development, (Boston: Brown and Co., 1966), p.39.
۶. حسین بشیریه، «نهادهای سیاسی و توسعه»، فرهنگ توسعه (۳)، آذر و دی ۱۳۷۱، صص ۵ و ۶.
۷. محمود سریع القلم «اصول ثابت توسعه سیاسی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱، شماره ۵۵ و ۵۶، ص ۲۶.
- بعنوان مثال، لوسین پای معتقد است که: «معنی اصلی توسعه، توسعه دموکراتیک است و بدین لحاظ توسعه یافته تر بودن دولت به معنی آزادی بیشتر، حاکمیت مردم، و نهادهای آزاد است». رجوع شود به: لوسین پای، «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی»، ترجمه مجید محمدی، «نامه فرهنگ»، سال دوم، شماره ۱ و ۲، ص ۴۱.
۸. بحران مشارکت بطور خلاصه چنین تعریف شده است: «کشمکشی است به هنگامی که نخبگان فرمانروا درخواست یا رفتار افراد یا گروهها را در امر مشارکت سیاسی، نامشروع قلمداد می کنند». رجوع شود به: ایرن گندزیر، پیشین، ص ۲۵۰.
۹. هانتینگتون در این زمینه می نویسد: «در هر جامعه تحت تأثیر دگرگونیهای اجتماعی، گروههای جدیدی پیدا می شوند که در سیاست شرکت می کنند و درجایی که نظام سیاسی فاقد استقلال و خودسامانی باشد، این گروهها می توانند بدون هم رنگی با سازمانهای سیاسی موجود یا تسلیم شدن به روالهای سیاسی جاری، وارد سیاست گردند. سازمانها و رویههای سیاسی موجود نمی توانند در برابر اثرات نیروهای اجتماعی جدید مقاومت و پایداری کنند». رجوع شود به:

S.P. Huntington, Political Order in Changing Societies, (New Haven: Yale University Press, 1968), p.21.

۱۰. بعنوان مثال، لوسین پای در این خصوص چنین می گوید: «همین طور به سادگی راه را برای مشارکت هرچه بیشتر جمعیت بیسواد و شهروندان نامطمئن گشودن، منجر به نابودی دولت کارآمد و قانونی می گردد. در کشورهای درحال رشد، مشکل اساسی ایجاد و استقرار دستگاههای اداری کارآمد از یک سو، و خطر تهدید و شورش و قهر انقلابی از سوی دیگر، جزء مسائل خاص مرحله گذار تلقی می شود. اگر بنا باشد جوامع به هدفهای رشد تعیین شده برسند، به دولتی قاطع نیاز است». رجوع شود به:

L. Pye, Aspects of Political Development, Ibid. pp.87-88.

۱۱. حسین بشیریه، جامعه شناسی سیاسی، تهران، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۳۲۹.

۱۲. باید خاطر نشان ساخت که به عقیده دکتر بشیریه، «مفهوم جامعه مدنی بعنوان حوزه غیردولتی، در اندیشه سیاسی بطور کلی به سه معنی به کار رفته است: یکی به عنوان وضع پیش از تکوین دولت، دوم وضع ضد دولت، و سوم وضع پس از نابودی دولت. مفهوم اول، اساس اندیشه «قرارداد اجتماعی» بویژه در آثار جان لاک فیلسوف انگلیسی بود. در این مفهوم فرض می شد که جامعه مدنی پیش از تشکیل دولت وجود داشته و دولت محدودیتهایی برای آن ایجاد کرده یا فعالیتهای آنرا تنظیم کرده است. در مفهوم دوم، جامعه مدنی بعنوان حوزه آزادی از قدرت دولتی یا حوزه ای تلقی می شود که انبساط آن موجب انقباض حیطه دولت می گردد. در مفهوم سوم بویژه در سنتهای فکری آنارشیستی، جامعه مدنی بعنوان آرمان جامعه بدون دولت یا جانشین دولت تلقی می شود». رجوع شود به:

بشیریه، پیشین، ص ۳۳۰.

۱۳. هانتینگتون در کتاب خود در این زمینه می نویسد: «دولتی با سطح پائین نهادی شدن تنها یک دولت ضعیف نیست؛ دولت بدی نیز هست». رجوع شود به:

S.P. Huntington, Ibid. p. 28.

۱۴. آلموند و پاول در این زمینه معتقدند که «ساختار دولت و ساختار اقتصادی منطقاً بر مشارکت سیاسی و توزیع مادی مقدم است چرا که مشارکت در قدرت و رفاه مستلزم و وابسته به آن است که قدرتی و رفاهی برای تسهیم و مشارکت وجود داشته باشد». رجوع شود به:

G. Almond and G.B. Powell, Comparative Politics, (Boston: Little Brown, 1978), p.363.

۱۵. حسین بشیریه، دولت عقل، تهران، نشر علوم نوین، ۱۳۷۴، ص ۱۶۱.

محمدی، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲.

۶- سریع القلم، محمود، «اصول ثابت توسعه سیاسی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱، شماره ۵۵ و ۵۶.

۷- گندزیر، ایرن، کارگردانی دگرگونی سیاسی در جهان سوم، ترجمه احمد تدین، نشر سفیر، ۱۳۶۹.

#### ب) منابع لاتین:

- 1- Almond G. and Powell G.B., **Comparative Politics**, (Boston: Little Brown, 1978).
- 2- Coleman, James, "The Development Syndrome", in Binder, Leonard **Crisis and Sequences in Political Development**, (Princeton: Princeton University Press, 1971).
- 3- Huntington, S.P., **Political Order in Changing Societies**, (New Haven: Yale University Press, 1968).
- 4- Pye, Lucian, **Aspects of Political Development**, (Boston: Brown and Co. 1966).
- 5- Pye, Lucian, and Verba, Sidney, **Political Culture and Political Development**, (Princeton: Princeton University press, 1965).

۱۶. بشیریه، پیشین، صص. ۱۶۲-۱۶۱.

۱۷. به نقل از: ایرن گندزیر، پیشین، ص. ۲۵۹.

۱۸. به نقل از: بشیریه، دولت عقل، پیشین، صص. ۱۶۹-۱۶۸.

### منابع

#### الف) منابع فارسی:

- ۱- بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- ۲- بشیریه، حسین، دولت عقل، تهران، نشر علوم نوین، ۱۳۷۴.
- ۳- بشیریه، حسین، «تهادهای سیاسی و توسعه»، فرهنگ توسعه (۳)، آذر و دی ۱۳۷۱.
- ۴- بشیریه، حسین، «هایرماس: نگرش انتقادی و نظریه تکاملی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مهر و آبان ۱۳۷۲، شماره ۷۳-۷۴.
- ۵- پای، لوسین، «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی»، ترجمه مجید

